

- برد چنخماخ من از خانه من جامه نبرد
جامه از مشرعه بردند هم از اول تیر
چهل و پنج در او سوزن و انگشتری
قلم و کار ببردست یکی شوم حقیر .
۳۹۸ بشاهد لغت کت ، بمعنی تخت .
- روز او در مزد است شاهها شاد زی
بر کت شادی نشین و باده خور .
۳۹۹ بشاهد لغت گراز ، بمعنی تبش که از حرارت پیدا شود :
هر چه نخوردی تو گوارنده باد
گشته گوارش همه بر تو گراز .
- ۴۰۰ تا ۴۰۲ بشاهد لغت غلبکن ، بمعنی در مشبک :
اگر از من تو بد انداری باز
نکنی بی نیاز روز نیاز
نه مرا جای زیر سایه تو
نه ز آتش دهی بحشر جواز
زستن و مردن یکیمت مرا
غلبکن در چه باز یا چه فراز .
- ۴۰۳ بشاهد لغت نخر از ، بمعنی پیشرو گله :
داعی عدل ملک پرور او
گرگ را داده منصب نخر از .
- ۴۰۴ بشاهد لغت هاژ ، بمعنی حقیر و متحیر :
همه دعوی کنی و خائی ژاژ
در همه کارها حقیری و هاژ .
- ۴۰۵ بشاهد لغت فسوس بمعنی سخره :
دیو بگرفته مر ترا بفسوس
تو خوری بر زیان من افسوس .
- ۴۰۶ بشاهد لغت فرخشه ، بمعنی قطایف :
بسا کسا که جوین نان همی نیابد سیر
بسا کسا که بره است و فرخشه بر خوانش .
- ۴۰۷ بشاهد لغت پوشک ، بمعنی گربه (در زبان ماوراءالنهر) :
چند بردار داین هریره ۷ خروش
نشود باده بر سماعش نوش .

۱- سروری : بر . ۲- اسدی : بیکی . ۳- بیت اول و سوم در سروری و هر سه بیت در اسدی شاهد لغت غلبکن است . ۴- سروری : مردن و زیستن هر دو یکیمت . ۵- نسخه : مال فسوس . و فسوس دوم بمعنی حسرت است . ۶- بیت در جهانگیری بنام رودکی است و در مسجاح بنام ابوشکور . ۷- اصل : هریره . متن تصحیح علامه دهخدا است .

- ۴۰۸ بشاهد لغت مفلاك، بمعنی تپی دست و درویش :
- از فلك نحس ها بسی بینند آنکه باشد غنی شود مفلاك .
- ۴۰۹ بشاهد لغت زرنگ، بمعنی درختی کوهی که بار نیاورد و هیزم را شاید :
- چنان بگریم گر دوست داد من ندهد
- ۴۱۰ بشاهد لغت الفختن، بمعنی کسب کردن و اندوختن :
- که خاره خون شود اندر شخ و زرنگ ز گال ۱ .
- اگر قارون شوی زالفختن مال شوی در زیر پای خاك پامال .
- ۴۱۱ بشاهد لغت پرواس (پرواسیدن)، بمعنی سودن بدست . لمس :
- هر کجا گوهریست بشناسم ۲ دست سوی دگر نپرواسم ،
- ۴۱۲ بشاهد لغت خی، بمعنی خیک :
- می خورم تا چو نار بشکافم می خورم تا چوخی بر آماسم ،
- ۴۱۳ بشاهد لغت فرناس، بمعنی غافل و نادان طبع و در خواب شده :
- اینجهان سر بسر همه فرناس بر جهان من یگانه فرناسم .
- ۴۱۴ بشاهد لغت گراز، بمعنی کوزه سرتنگ :
- بانعمت تمام بدر گاهت آمدم ۳ امروز با گرازی و چوبی همی روم ۳ .
- ۴۱۵ بشاهد لغت شنگ، بمعنی خرطوم پیل :
- تاککی کند او خوارم تا کی زند او شنگم
- فرسوده شوم آخر گر آهن و گر سنگم .
- ۴۱۶ بشاهد لغت رخنه، بمعنی دیواری که پاره‌ای از آن بیفتد و سوراخ شود :
- دانش بخانه اندر در بسته نه رخنه یابم ونه کلید ستم ،
- ۴۱۷ بشاهد لغت داهل، بمعنی علامتها که در زمین کنند و دام بگسترانند کسه
- نخجیر از داهل بترسد و بدام افتد :
- چسته نیافتستم کایدونم گویی ز دام و داهل جستستم .

۱- این بیت از کتاب اشعار رودکی آقای نفیسی ج ۳ است . ۲- اسدی : تاکجا گوهر است

نشاسم . ۳- سروی : آمدم... رویم؛ در متن اسدی بیت بنام فاخر و در حاشیه بنام فاخری است .

- ۴۱۸ بشاهد لغت پژاگن، بمعنی زشت و پلید :
- لطیف و جوانم بگناه بهار پژاگن نیم سالخورده نیم .
- ۴۱۹ بشاهد لغت ستایش، بمعنی مدح :
- ستایش خوش آمد همه خلق را ولی مست باشند گاه کرم .
- ۴۲۰ بشاهد لغت باتنگان، بمعنی بادنجان :
- سروین چون سر و بن پنگان اندرون چون برون باتنگان .
- ۴۲۱ بشاهد لغت یارد (یارستن)، بمعنی تواند :
- یکی گفتش که ای دارای کیهان که یارد کرد باتو مکر و دستان .
- ۴۲۲ بشاهد لغت غول بمعنی جای گوسفندان و دیوی که بهر شکل خواهد بر آید :
- گاهی چو گوسفندان در غول جای من گاهی چو غول گرد بیابان دوان دوان .
- ۴۲۳ بشاهد لغت خرنند، بمعنی گیاهی که به اشنان ماند :
- قدر و تاهمی اندر خرنند خایه نهد گوزن تاهمی از شیر پر کند پستان .
- ۴۲۴ بشاهد لغت فلاخن، بمعنی قلماسنگ :
- گر کس بودی که زی توام بفکندی خویشتن اندر نهادمی بفلاخن ۱ .
- ۴۲۵ و ۴۲۶ بشاهد لغت روان، بمعنی جان :
- جانرا سه (ظ : دو) گفت هر کس و زی من یکیست جان
 و در جان گسست باز چه بر بر نه در روان (کذا)
 جان و روان یکیست بنزدیک فیلسوف
 و در چه ز راه نام دو آید روان و جان .
- ۴۲۷ بشاهد لغت دژ براز، بمعنی خشم آلود :
- پلنگ دژ برازی دید بر کوه که شیر چرخ گشت از کینش استوه .
- ۴۲۸ بشاهد لغت فواره، بمعنی کسیکه از خجلت یا از دلتنگی سخن نگوید :

- فغفور [وار] ۱ بودم و فغ پیشم فع رفت و من بماندم فغواره .
 ۴۲۹ بشاهد لغت بهنانه، بمعنی کلیچه نان سپید یعنی نان به :
 چو بنهاد آن تل سوسن ز پیش من چنان بودم
 ۴۳۰ بشاهد لغت زغاره ، بمعنی نان گاورسین :
 که پیش گرسنه بنهی ثرید چرب ۲ بهنانه ۳ .
 رفیقان من بامی ۴ و ناز و نعمت منم ۵ آرزومند یکتا زغاره .
 ۴۳۱ بشاهد لغت نیابه ، بمعنی نوبت :
 آن به که نیابه را نگهداری کردار تن خویش را کنی فربه (کذا) .
 ۴۳۲ بشاهد لغت غریاسنگ ۶ ، بمعنی نان تنک بروغن در جوشانیده :
 گر من بمثل سنگم با تو غرما سنگم ۷ ورزانی که تو چون آبی باخسته دلم ناری .
 ۴۳۳ بشاهد لغت سستی ، بمعنی آهنی سخت چون پولاد که آب بخود نپذیرد :
 می ستان اکنون بدانگه کاین زمین همچون سستی
 آب چون مهتاب و بر ماهی چو زندان گشته ژی .

۱- در اسدی : فغفور بودم . متن از لغت نامه دهخداست .

۲- اصل : چرب و بهنانه . متن تصحیح علامه دهخداست . ۳- این بیت در متن لغت نامه اسدی بنام حکاک و در نسخه «ن» (در حاشیه) بنام ابوشکور است . و بشاهد لغت فرزانه بمعنی حکیم دو بیت ذیل بهمین وزن و قافیه بنام کسانی در لغت نامه اسدی آمده است که ظاهراً بیت دوم مطلع قصیده باشد :

نیاشد میل فرزانه بفرزند و بزنی هرگز ببرد نسل این هر دو نبرد نسل فرزانه
 چرا این مردم داغ و زیرک سار و فرزانه ز نشان موله ها باشد در شان هست یک خانه .

و نیز در سروری بشاهد لغت مهنا به معنی بوزینه این بیت آمده است بنام ابوشکور :
 اگر ابروش چین گیرد سزد چون روی من بیند که رخسارم پرا ز چین گشت چون رخسار مهنا .
 و ظاهراً این چهار بیت از یک قصیده باشد که با احتمال قوی از کسانی یا حکاک است و با احتمال صغیف از ابوشکور . ۴- اسدی : بازر .

۵- سروری : پس او . (این بیت در لغت نامه دهخدا بشاهد لغت زغاره نیز آمده است) .

۶- در سروری : غرما سنگ . ۷- در سروری غرما سنگ و بناسبت شعر شماره ۱۴۵

شاید دو مصراع معکوس بوده است .

- ۴۳۴ بشاهد لغت خله ، بمعنی چیزی گم شده :
ترا خاموشی امروز روی نیست
اگر چه حکیمی خله داری (کذا).
- ۴۳۵ بشاهد لغت آلیزنده ، بمعنی جهنده :
چو آلیزنده شد در مرغزاری
نباشد در دلش از بار ۱ باری ۲ .
- ۴۳۶ بشاهد لغت پیرامون ، بمعنی گرداگرد :
به پیرامون آن دژ بود کوهی
کز آن بد در دل گردون شکوهی .
- ۴۳۷ و ۴۳۸ بشاهد لغت کیفر ، بمعنی پشیمانی :
مار را هر چند بهتر پروری
سفله فعل مار دارد بی خلاف
چون یکی خشم آورد کیفر بری
جهد کن تا روی ۳ سفله تنگری .



۱- اصل : از یار . متن از لغت نامه دهخداست .

۲- این بیت بنام ابوشکور نیز آمده است . ۳- صحاح الفرس : سوی .

دقیقی

و

اشعار او

گرد آورده

دستبرد - دیپو میاقتی

از انتشارات کتابخانه خیام

تهران خرداد ماه ۱۳۳۴

چاپخانه حیدری

سرآغاز

اشعار دقیقی شاعر نامی قرن چهارم هجری که در این دفتر بنظر خوانندگان گرامی میرسد سومین اثری است که نگارنده در راه فراهم آوردن اشعار شاعرانی که کشاکش روزگار جز تعدادی ناچیز از آثارشان بر جای نگذاشته است ترتیب داده ام و امیدوارم که مقبول طبع خداوندان شعر و ادب باشد. در گردآوری این مجموعه از پس ایراد مقدماتی کوتاه در شرح حال شاعر اقوال تذکره نویسان و مندرجات کتبی را که از دقیقی شعری و ذکرهای داشتند آوردم و سپس گشتاسب نامه او را که بالغ بر هزار بیت است از شاهنامه چاپ «بروخیم» استخراج کردم و با نسخه شاهنامه گرانقدر استاد دهخدا که یکی از «دوسه نسخه» عزیز و نادر شاهنامه است که فعلا در دنیا شناخته شده» و قسمتی از مقدمه قدیم شاهنامه را دارد، مقابله کردم و در این مقابله کوشیدم که مواضع و موارد صحیح را متن قرار دهم، اختلاف نسخ را در حاشیه نمودم و حتی الامکان از ذکر نسخه بدلهای غیر لازم و نادرست خودداری کردم تا مطلب بدر از آن نکشد و نشانیهای قراردادی چاپ بروخیم را همچنان بجای گذاردم و نسخه استاد دهخدا را با نشانی «د» نمودم و چون اشعار گشتاسب نامه پایان گرفت قصاید و قطعات و ابیات مذکور در تذکره ها را که بحروف الفبا مرتب داشته ام درج کردم و از پس آن، ابیات شاهد لغات فرهنگها را که آنها مرتب بحروف هجاست آوردم و نیز در پایان بحث مقدمه مانند احوال شاعر، منابع و مآخذ شرح احوال و اشعار او را قرار دادم تا هر کس طالب تفصیل است بدان منابع مراجعه کند. در پایان این مختصر فرض خود میدانم که از استاد ارجمند آقای نفیسی که یادداشتهای مربوط به دقیقی خود را با سماحت هر چه بیشتر در اختیار نگارنده گذاردند سپاسگزار و از دارندگان کتابخانه خیام که متقبل هزینه چاپ و نشر این کتاب شده اند ممنون باشم و از خوانندگان عزیز از ناچیزی اثر پژوهش طلبم و از خداوند توفیق نشر اشعار دیگر شاعران شیرین زبان فارسی را بخواهم. بینه و کرمه.

زندگانی دقیقی

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه آنجا که از شاهنامه سرایان نام میبرد ذکر می‌کند از «ابوعلی محمد بن احمد بلخی شاعر دارد، عین عبارت وی «پس از ذکر عقاید ایرانیان در خصوص بدو عالم و آفرینش کیومرث و مشی و مشیانه» اینست: ۱ «هذا علی ما سمعته من ابی الحسن آذر خور المهندس وقد ذکر ابوعلی محمد بن احمد البلخی الشاعر فی الشاهنامه هذا الحدیث فی بدو الانسان علی غیر ما حکیناه بعد ان زعم انه صحیح اخباره من کتاب سیر الملوک الذی لعبدالله بن المقفع والذی لمحمد بن الجهم الیرمکی . . .». اگر از این شاعر شاهنامه سرای مراد دقیقی باشد، چنانکه گروهی از دانشمندان بر آن رفته‌اند، ۲، دقیقی را باصح اقوال «ابوعلی محمد بن احمد بلخی» باید دانست. عوفی در لباب الالباب «ابومنصور محمد بن احمد الدقیقی الطوسی» و آذر در آتشکده «منصور بن احمد» گفته‌اند و هدایت در مجمع الفصحاء گوید «ابومنصور محمد بن احمد، برخی بلخی و چندی سمرقندی دانندش». محمد بن محمد بن احمد و ابوسعید و مروزی و هروی نیز اقوال دیگری است در نام و کنیه و نسبت وی. اما کلمه دقیقی که لقب مسلم اوست از دقیق بمعنی آرد گرفته شده و شاید شاعر یا پدر یا یکی از نیاکانش آرد فروش بوده و بدین مناسبت مانند ثعالبی و فراء دقیقی لقب یافته است و اینکه محمد عوفی متذکر شده است که او را بسبب دقت معانی و رقت الفاظ دقیقی گفته‌اند از قبیل مناسبات بعد الوقوع است زیرا دقیق خود صفت است و نسبت بدان بی‌اشکال نیست ۳ قول سومانی در کتاب الانساب بدین شرح ۴: «الدقیقی - بفتح الدال المهملة والياء الساكنة آخر الحروف بین القافین، هذه النسبة الی الدقیق و یبعه و طحنه و اشتهر بها جماعة من اهل العلم منهم: ابو جعفر محمد بن عبدالملک بن مروان الحکم الدقیقی الواسطی . . . و ابو بکر اسمعیل بن عبدالحمید المطار المجلی الدقیقی المعروف بصاحب الدقیق . . .» هر گونه شبهه ایراد در نسبت دقیقی بدقیق بمعنی آرد زایل می‌سازد. جزئیات زندگانی دقیقی روشن نیست و زمان تولد و وفات او معلوم نمی‌باشد، ارتباط او با دربار سامانیان و برای سامانی مسلم است اما اینکه مقیم در گاه بوده و یا از دور مدح امیران سامانی می‌کرده است واضح نیست اما اقامت وی در دربار چغانیان مسلم است و علاوه بر آنکه تذکره نویسان بدان تصریح کرده‌اند نظامی عروضی در چهارمقاله و فرخی در قصیده داغگاه و معزی در یکی از قصاید خود بدین مطلب اشارت

۱ - آثار الباقیه چاپ لیبزیک ص ۹۹ . ۲ - رجوع کنید به سخن و سخنوران ج ۱ ص ۱۲

۱۳ و احوال و اشعار رودکی ج ۳ ص ۱۲۶۱ . ۳ - سخن و سخنوران . ۴ - ورق ۲۲۷ ب

صریح کرده‌اند و ما در همین مقدمه نقل آن اشارات خواهیم کرد اشعار خود دقیقی نیز
بر این مطلب گواهی صادق است .

دقیقی با آن طبع لطیف و ذوق سرشار شاعری آغاز کرده و بمداحی امیران نامدار
و شعر شناس دست یازیده و از مدوحین نواخت یافته و بحشمت و جلال رسیده آنگاه بنظم
داستان ایران کهن پرداخته و هزار بیت از داستان شاه گشتاسپ را بنظم آورده و در جوانی
روز بدست یکی بنده کشته شده است ، این دورنمای مبهمی است از زندگی شاعری
شیرین سخن پارسی گوی که در اشعار فردوسی چنین منعکس است :

داستان دقیقی شاعر ۱

همی خواند خواننده بر هر کسی
همه بخردان نیز وهم راستان
سخن گفتن خوب و طبع روان
ازو شادمان شد دل انجمن
ابابد همیشه به پیکار بود
بسر بر نهادش یکی تیره ترگ
نبود از جهان دلش بکروز شاد
بدست یکی بنده بر کشته شد
بگفت و سر آمد بر او روزگار
چنان بخت بیدار او خفته ماند
بیقرای در حشر جاه و را .

چو از دفتر این داستانها بسی
جهان دل نهاده بدین داستان
جوانی پیامد گشاده زبان
بنظم آرم این نامه را گفت من
جوانیش را خوی بیدار بود
برو تاختن کرد ناگاه مرگ
بدین خوی بد جان شیرین بداد
بکایک ازو بخت برگشته شد
ز گشتاسپ وارجاسپ بیستی هزار
برفت او و این نامه ناگفته ماند
خدایا بیخشا گناه و را

آخرین نکته گفتنی اینکه در بار چغانیان مشوق سه تن شاعر نغز گوی لطیف طبع
دیگر چون لبیبی و فرخی و منجیک نیز بوده است .

در باره عقیده دینی دقیقی سخن بسیار است ، برخی ویرا مسلمان و گروهی زردشتی
دانسته‌اند و هر یک اثبات مدعای خود را دلایلی دارند اما از مجموع این دلایل برمی آید
که دقیقی اگر مسلمان بوده در روی کار است و باطنا با این زردشتی تمایل تمام داشته ،
اشعار او در این مورد ۲ و انتخاب داستان پیدا شدن زردشت از میان داستانهای
ایران باستان این مدعا را بخوبی میرساند و چون در کتاب «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات
پارسی» ۳ تألیف آقای دکتر معین در این مورد بحثی مستوفی رفته است و دلایل له و علیه
مشروحاً بیان شده ما خوانندگان عزیز را بمطالعه آن کتاب حواله میدهیم و از نقل آن
مطالب خودداری میکنیم .

۲- نظیر:

۱- چاپ بروخیم ج ۱ ص ۸ - ۹

که پیشش زند را بر خوانم از بر

یکی زردشت و ارم آرزو بست

دقیقی چهار خصلت برگزیده است ... می چون زنگ و کیش زردشتی .

اما ممدوحین دقیقی - دقیقی شاعری ستاینده است و نزد امراء زمان حشمتی داشته و قدوة شاعران عصر گردیده چنانکه فردوسی گوید: «همی یافت از مهتران ارج و گنج». از امرای سامانی دو تن را ستوده است یکی امیر سدید ابو صالح منصور بن نوح (۳۶۵-۳۵۰) و دیگری امیر رضی ابو القاسم نوح بن منصور بن نوح (۳۸۷-۳۶۵) و بقول صاحب هفت اقلیم گویا با امر امیر اخیر بنظم شاهنامه پرداخته است. از ممدوحین دقیقی یکی هم ابو الحسن علی بن الیاس آغاجی است که خود در عداد شعراست منتهی بقول عوفی اینجا وی امیری ممدوح و دقیقی شاعری ممدوح است و بنا به نقل تعالیبی دیوان وی در خراسان شهرت داشته و بیارسی و تازی هر دو سخن میکرده است. دیگر از ممدوحین دقیقی میر ابو نصر نامی است که درباره وی دقیقی مرثیه ای دارد که در تاریخ بیهقی بجای مانده است اما زندگانی وی روشن نیست و استاد نفیسی (در ج ۳ احوال و اشعار رودکی) گمان برده اند که وی ابو نصر بن ابو علی چغانیست که در کتاب عیون اخبار الرضا ذکر وی آمده است. ممدوح دیگر شاعر ابوالمظفر چغانی از خاندان آل محتاج ممدوح لبیبی و فرخی است که قصیده داغگاه فرخی و قصیده رائیه معروف لبیبی (که در دفتر اشعار لبیبی نقل کردیم) در مدح اوست و این امیر چنانکه از اشعار فرخی و لبیبی و خود دقیقی برمی آید، امیر ابوالمظفر فخرالدوله احمد بن محمد و بطن غالب پسر یا نواده ابوعلی چغانی است. از برخی اشعار دقیقی و از آن جمله قصیده رائیه وی (که نقل خواهیم کرد) برمی آید که وی میر ابو سعید مظفر نامی را نیز مدح میکرده است و با آنکه برخی احتمال داده اند که این ممدوح همان ابوالمظفر فخرالدوله احمد بن محمد است میتوان احتمال داد که این اخیر یکی از افراد متعدد خاندان آل محتاج یعنی امرای چغانیان باشد.

اما شعر دقیقی - دقیقی از شاعران بلند پایه و ارجمند زبان فارسی است قطعات پراکنده ای که از وی بجای مانده است نهایت قدرت طبع و قوت اسلوب این شاعر را نشان میدهد و شاید در زبان فارسی بحسن سبک و قوت بلاغت و پرمغزی قطعه:

«زدو چیز گیرند مر مملکت را
یکی پر نیان یکی زعفرانی...»

شعری نباشد. غزلیاتش متین و قطعاتش دلنشین است اما قسمت بحر متقارب یعنی گشتاسب نامه وی بیای دیگر اشعارش نمیرسد و با آنکه دقیقی در سرودن شاهنامه بر فردوسی مقدم است و منظومه وی پس از شاهنامه بر دیگر منظومه های بحر متقارب برتری دارد، از لحاظ داستان سرایی وسعت فکر و استطرادات بدیع شاهنامه را ندارد، گشتاسب نامه دقیقی قصه صرف است و شاعر جز نظم داستان نظری نداشته و در حکمت و وعظ و بند چیزی نگفته مقدمه فلسفی یا ادبی آغاز داستانهای فردوسی را ندارد و چون استاد طوس متذکر نتایج اخلاقی و احساسات وطنی نیست و مرگ پهلوانان و عبرت از روزگار را به بیتی و کلمه درینا مقصودر میسازد. برخی مضامین وی مکرر و بکنواخت

است ، نظیر آمدن رسول بدر بار گشتاسب و رفتن فرستاده گشتاسب بدر بار ارجاسب و مضمون نامه های متبادله و هم برخی ابیات بعینه مکرر آمده است. طبع دقیقی در داستان سرایی فاقد نیروی خلق و ابداع است و خود در صدد ایجاد تعبیرات لطیف و کنایات نغز و ایراد مثلهای مناسب نیست و بت عیار شعر را هر لحظه بشکلی و لباسی در آوردن و معانی مکرر را عبارات مختلف ادا کردن نمیتواند و این محدودیت فکر و یکنواختی توصیف صحنه های مشابه فرقی است که میان شاهنامه دقیقی و اثر جاویدان فردوسی طوسی بوجود آورده است. تصویر صحنه کارزار و نمایش اوضاع جنگ و بیان احساسات و تخیلات پهلوانان در پهنه نبرد و وصف اسب و شمشیر که در اشعار فردوسی هر چه زیباتر آمده است در گشتاسب نامه نیست خلاصه آنکه عزایات و قصاید و قطعات دقیقی را با گشتاسب نامه او تفاوتی است محسوس و آن اندازه که دیگر اشعار او را هنر شاعری و نیروی سخن گستری و لطف است گشتاسب نامه او را هنر داستان سرایی نیست ، اینکه فردوسی گوید :

ستاینده شهر باران بدی بمدح افسر نامداران بسدی
بنقل اندرون سست گشتش سخن ازو تو نشد روزگار کهن

ظاهرا تعریفی درست و بجاست ، اختصاص دقیقی «بچندین عاشقانه شعر دلبر» بیشتر

است تا «بچندین شعر شاهان» ۱ .

اشعار گشتاسب نامه دقیقی ظاهرأ همین هزار بیت بوده است که فردوسی در شاهنامه خود آورده و صریح گفته است که «اگرچه نه پیوست (یعنی نظم نکرد) جزاند کی - زبزم و زبزم از هزاران یکی» و اقوال آنانکه از سه و بیست هزار بیت سخن گفته اند ۲ نادرست و نا بجاست . فردوسی پیش از نقل آن هزار بیت پانزده بیت در کیفیت خواب دیدن دقیقی و خواستن وی که این اشعار را در شاهنامه خویش جای دهد تا از گزند زمان ایمن ماند برشته نظم کشیده است چنین :

بخواب دیدن فردوسی دقیقی را ۳

چنان دید گوینده یکشب بخواب که يك جام می داشتی چون گلاب
دقیقی ز جایی بدید آمدی بر آن جام می داستانها زدی
فردوسی آواز دادی که می منخور جز بآیین کاوس کی
که شاهی گزیدی بگیتی که بهت بدو نازد و تاج و دیهیم و تخت
شهنشاه محمود گیرنده شهر ز گنجش بهر کس رسانیده بهر
از امروز تا سال هشتاد و پنج بکاهدش رنج و بیالدش گنج

۱- در نوشتن این قسمت از کتاب سخن و سخنوران و جزوات مؤسسه و عطف و خطابه و ج ۳

احوال و اشعار رودکی استفاده شد .

۲- چون حمدالله مستوفی و محمد هوفی اما نکته جالب توجه گفته ابو ریحان است که

اگر مراد از ابو علی احمد بن محمد بلخی شاعر همان دقیقی باشد منظومه دقیقی مقصود باین

هزار بیت گشتاسب نامه نمیتواند باشد . ۳- چاپ بروخیم ص ۱۴۹۵ تا ص ۱۵۵۴

وزان پس بچین اندر آورد سپاه
 نبایدش گفتن کسی را درشت
 بدین نامه ارچند بشتافتی
 ازین باره من پیش گفتم سخن
 ز گشتاسب وارجاسب بیستی هزار
 گر آن مایه نزد شهنشه رسد
 کنون من بگویم سخن کو بگفت
 پذیرفتم آن گفت او را بخواب
 که من هم به پیش تو خواهم رسید
 و آنگاه که درج هزار بیت دقیقی بانجام میرسد اشعاری در نقد آن ابیات می سراید
 بدینگونه ۱۴ :

همه مهتران بر گشایند راه
 همه تاج شاهانش آید بمشت
 کنون هر چه جستی همه یافتی
 اگر باز یابی بخیلی مکن
 بگفتم سرآمد مرا روزگار
 روان من از خاک برمه رسد
 منم زنده او گشته با خاک جفت
 بخوبی و نر میش دادم جواب
 ازین شریتم می بیاید چشید
 و آنگاه که درج هزار بیت دقیقی بانجام میرسد اشعاری در نقد آن ابیات می سراید

انجام شدن گفتار دقیقی و باز آمدن فردوسی

بگفتار خود بستایش شاه محمود و نکوهش سخن دقیقی

کنون ای سخنگوی بیدار مرد
 دقیقی رسانید اینجا سخن
 ربودش روان از سرای سپنج
 بگیتی نمادست ازو یادگار
 نماید او که بردی پس نامه را
 ز فردوسی اکنون سخن یادگیر
 چو این نامه افتاد در دست من
 نگه کردم این نظم و سست آمدم
 من این را نوشتم که تا شهر یار
 دو گوهر بداین بادو گوهر فروش
 سخن چون بدینگونه بایندت گفت
 چو بند روان بینی و رنج تن
 چو طبعی نداری چو آب روان
 دهان گر بماند ز خوردن تپی
 یکی نامه دیدم پر از داستان
 فسانه کهن بود و منشور بود
 نه بردی به پیوند او کس گمان
 گذشته برو سالیان دو هزار

یکی سوی گفتار خود باز گرد
 زمانه بر آورد عمرش به بن
 از آن پس که بنمود بسیار رنج
 مگر این سخنهای نا بایدار
 برانندی برو سر بسر خامه را
 سخنهای پاکیزه و دلپذیر
 بهاهی گرا بنده شد شست من
 بسی بیت نا تندرست آمده
 بداند سخن گفتن نابکار
 کنون شاه دارد بگفتار گوش
 مگوی و مکن رنج با طبع جفت
 بکافی که گوهر نیابی مکن
 مبر دست زی نامه خسروان
 از آن به که ناساز خوانی تپی
 سخنهای آن پر منش راستان
 طبایع از پیوند او دور بود
 پر اندیشه گشت این دل شادمان
 گرایدونکه برتر نیاید شمار

گرفتم بگوینده بر آفرین
 اگرچه نه پیوست جز اندکی
 هم او بود گوینده را راهبر
 همی یافت از مهتران ارج و گنج
 ستاینده شهریاران بدی
 بنقل اندرون سست گشتش سخن
 من این نامه فرخ گرفتم بفال
 ندیدم سر افراز بخشنده‌ای
 سخن را نکه داشتم سال بیست
 جهاندار محمود بافر و جود
 ابوالقاسم آن شهریار جهان
 بیامد نشست از بر تخت داد

که پیوند را راه داد اندرین
 زبزم و ز رزم از هزاران یکی
 که شاهی نشانید بر گاه بر
 زخوی بد خویش بودیش رنج
 بمدح افسر نامداران بدی
 ازو نو نشد روزگار کهن
 همی رنج بردم به بسیار سال
 بگناه کیان بر درخشنده‌ای...۲
 بدان تاسزاوار این گنج کیست
 که او را کندماه و کیوان سجود
 کزو تازه شد تاج شاهنشهان
 جهاندار چون او که دارد بیاد۳

ازدقیقی وحشمت‌وی، گذشته از فردوسی شاعران قرون بعد یاد و باستانی و جلالت قدر
 وی اعتراف و قصاید بلند ویرا تضمین کرده اند چنانکه فرخی شاعر نامدار و مداح آل محتاج
 در قصیده معروف داغگاه که در مدح امیر ابوالمظفر فخرالدوله احمد بن محمد والی
 چغانیان است بمطلع زیرین : ۴

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
 گوید :

تا طرازنده مدیح تو دقیقی در گذشت
 تا بوقت این زمانه مرورا مهلت نماند ۵
 هر گیاهی کز سرگور دقیقی بر دم

پر نیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار
 ز آفرین تودن آکنده چنان کردانه نار
 زین سبب چون بنگری امروز تار و شمار
 گر پرسی ز آفرین تو سخن گوید هزار.

و غضبیری رازی در قصیده شکر که در مدح سلطان محمود غزنوی است گوید :
 بشمر یاد کند روزگار بر مکیان

و سوزنی سمرقندی در قصیده‌ای بمطلع :

عید شد ایام، مانا آمده ایام عید
 گفته است : ۶

چون رسید از راه مهمان پادشا پیر عمید
 زنده نامند از کسایمی و دقیقی و شهید.

باش ممدوح بسی مدوحان بسی

۱- نسخه : بنظم . ۲- در اینجا چهار بیت دیگر نیز آمده است که درج آن ضرور
 نمی‌نمود . ۳- از این پس پنج بیت دیگر نیز در ستایش محمود هست که بنقل آن نپرداختیم .
 ۴- دیوان فرخی چاپ مرحوم عبدالرسولی ص ۷۷، تا ۱۸۲ ۵ - در چاپ مرحوم
 عبدالرسولی : تا بوقت تو زمانه مرورا مدت نداد . که پیدا است ضبطی نادرست است . ۶ - از
 افادات استاد نفیسی .

و ادیب صابر ترمذی شاعر قرن ششم مصراع ذیل را که ضمن قطعه‌ای در باب الالباب آمده است :

«ای کرده چرخ تیغ ترا پاسبان ملک»

تضمین کرده است در قصیده‌ای بمطلع :

بستت رنگ روی مرا بر میان خویش کرده سرشک چشم مرا در دهان خویش
در مدیحه گوید :

آنکس که در ستایش ممدوح خویش گفت «ای کرده چرخ تیغ ترا پاسبان خویش»
گر نیستم بطبع دقیقی و فرخی هستم کنون مقدمه کاروان خویش
در صدر تو بلفظ دقیقی کنم تبار از قدر تو فروتر و بیش از توان خویش
همین مصراع را نیز امیر معزی استقبال کرده است در قصیده‌ای بمطلع :

ای سیمتن مکن تن من چون میان خویش ای سنگدل مکن دل من چون دهان خویش
و گوید : ۲

آن شاعری که در حق ممدوح خویش گفت «ای کرده چرخ تیغ ترا پاسبان خویش»
گر بشنود لطافت شعر روان من نزدیک من بهدبه فرستد روان خویش
و هم امیر معزی در قصیده‌ای بمطلع :

ای گوهری که سنک یمانی تراست کان ای آتشی که هست ترا آب در میان
گوید : ۳

فرخنده بود بر متنبی بساط سیف ۴
چونانکه بر حکیم دقیقی چغانیان .
مرگ دقیقی را در مجمع الفصحاء و شاهد صادق سال ۳۴۱ نوشته اند و درست
نیست و گروهی ۴۱۳ دانسته اند که ناچار تصحیف سال ۳۴۱ باید باشد . برخی نیز سال
۳۶۰ گفته اند اما این نیز صواب نباشد زیرا دقیقی معاصر شاهان اخیر سامانی است و
درک زمان نوح بن منصور بن نوح سامانی (۳۸۷-۳۶۵) کرده است و از طرفی مرگ دقیقی
باید پیش از اتمام شاهنامه باشد و چون روایات اتمام شاهنامه فردوسی سالهای ۳۸۴ و ۳۸۹
و ۴۰۰ (و بنا بر تحقیق جدیدتر پس از ۴۰۰) هجری است ، پس وفات دقیقی علی التحقیق
پس از سال ۳۶۵ و پیش از ۳۸۴ هجری باید باشد و شاید سال ۳۶۷ بصواب اقرب بود .

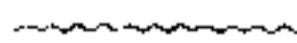
۱- ج ۳ احوال و اشعار رودکی ص ۱۲۶۶ ۲- دیوان معزی چاپ آقای اقبال ص ۴۱۹

۳- ص ۵۵۲ ۴- مراد سیف الدولة حمدانی است .

۵- رجوع شود بجزوات مؤسسه وعظ و خطابه (تاریخ ادبیات) ص ۲۲ و جلد سوم

اینک که مقدمه مختصر ما در شرح احوال دقیقی بیابان میرسد طالبان تفصیل مقال را بمنابع ذیل رهبری میکنیم و از پس این منابع اقوال تذکره نویسان و مندرجات کتبی را که از دقیقی شعری نقل کرده اند می آوریم :

تاریخ بیهقی - ترجمان البلاغه - المعجم فی معانی اشعار المعجم - حدائق السرفی
دقائق الشعر - چهار مقاله عروضی - شرح قصیده ابو الهیثم - لغت نامه اسدی - لباب
الالباب عوفی - تاریخ سیستان - تاریخ گزیده - دیوان فرخی - دیوان معزی - دیوان
ادیب صابر - دیوان سوزنی - زینت المجالس و شرح منینی (نقل از یاد داشتهای استاد
نفیسی) - شاهنامه فردوسی - قصیده غضایری - فرهنگ سروری - فرهنگ رشیدی - برهان
جامع - مجمع الفصحاء - آتشکده آذر - تاریخ هرات - فرهنگ جهانگیری - صحاح
الفرس - احوال و اشعار رودکی (ج ۳) - تذکره کاظم - رساله بدیع ضمن مجموعه شماره
۷۸۳ کتابخانه مجلس شورای ملی - سخن و سخنوران (ج ۱) - جزوات مؤسسه و عظم و
خطابه سال ۱۳۰۸ - مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی - [تاریخ عتبی (چاپ قاهره
سال ۱۲۸۶ ج ۲ ص ۲۲) در ستایش عتبی مقام دقیقی را (نقل از ج ۱ ترجمه تاریخ
ادبیات براون ص ۶۷۱)] - مقاله آقای تقی زاده راجع بدقیقی در سال اول مجله کاوه شماره
(۴ - ۵) - مونس الاحرار - (تذکره هفت اقلیم و شاهد صادق نیز ظاهر از دقیقی ذکر
دارند که نگارنده بدان دو مجال دسترسی نیافت) .



۱- محمد عوفی در لباب الالباب (باب هشتم شعرای عهد سامانی) گوید :

«الاستاد ابو منصور محمد بن احمد الدقیقی الطوسی - شعر دقیقی از کار دق و تار
دق دقیق تراست و او را بسبب دقت معانی و رقت الفاظ دقیقی گفتندی و در خدمت امراء
چغانیان بودی و ذکر ایشان ایراد کرده آمده است و قصیده میگوید در مدح امیر
ابوسعید محمد مظفر محتاج چغانی و در اثناء آن این ابیات درج میکنند : شعر

ای کرده چرخ تیغ ترا پاسبان ملک
تقدیر گوش امر تو دارد ز آسمان
دینار قصد کف تو دارد ز کان خویش

و در مدیح امیر سعید سعید بوصالح منصور نصر احمد السامانی گفت : شعر

ملک آن یادگار آل دارا
اگر بیند بگناه کینش ابلیس
زیبیم تیغ او بپذیرد ایمان
به پیش لشکرش ناهید و هرمز

در مدح امیر رضی ابوالقاسم نوح منصور نوح نصر رضی گوید در قصیده : شعر
چرخ گردان نهاده دارد گوش
ز جل از هیبتش نمیداند
و هم اوراست :

کاشکی اندر جهان شب نیستی
و هم اوراست :

ای ابر بهمنی نه به چشم من اندری
و هم اوراست :

من اینجا دیر ماندم خوار گشتم
و هم او گفته است :

زان تلخ میی گزین که گرداند
و هم او در تشبیه شراب گفته است :

زان مرکب که کالبد از نور
و هم او گفته است :

نگه کن آب و یخ در آبگینه
و هم اوراست :

بزیر دیه سبز اندر آنک
ترنج سبز و زرد از بار بنگر... الخ ۴

۱- ص ۱۱ تا ۱۳ ج ۲ چاپ لندن. ۲- ابیات بعد از باین بیت در ردیف خود خواهیم آورد.
۳- چهار بیت بدنبال این بیت است و هر پنج از قصیده است در مدح محمد بن محمود غزنوی از آن
فرخی سیستانی که عوفی در انتساب آن به دقیقی بر اشتباه است و بدینجهت ما در مقام خود پنج بیت
انتسابی را نخواهیم آورد. رجوع کنید بدیوان فرخی. ۴- بیت دیگری بدنبال این شعر
است که هر دو را در ردیف خود خواهیم آورد.

وهم عوفی در لباب الالباب (ج ۱ ص ۳۱) آورده است، در شرح احوال «امیر ابوالحسن علی بن الیاس الأغاجی البخاری» : «... و در آن عهد دقیقی شاعر بر ولایت بیان امارت داشته و هر دو معاصر یکدیگر بودند الا آنکه دقیقی شاعری ملاح بود و آغاجی امیری ممدوح» .

و نیز در همان کتاب (س ۶ ج ۲) آمده است، ضمن شرح احوال رودکی

«دقیقی مدیح رودکی گفته است :

کرا رودکی گفته باشد مدیح
دقیقی مدیح آورد نزد او
امام فنون سخن بود و
چو خرما بود برده سوی هجر

و هم در آن کتاب (س ۲۳۳ ج ۲) آورده است، در شرح احوال فردوسی :

«... فردوس فصاحت را رضوان و دعوی بلاغت را برهان بود و مقتدای ارباب صنعت و پیشوای اصحاب فطنت و مصداق این معنی شاهنامه تمامست که ابتداء آن دقیقی کرده است و بیست هزار بیت از آن جمله گفته دقیقی است و شصت هزار بیت دیگر فردوسی گفته و داد سخن بداده ...» .

۳- هدایت در مجمع الفصحاء ۱ آرد : «دقیقی مروی - اسمش استاد ابو منصور محمد بن احمد برخی بلخی و چندی سمرقندی داندش و معاصر و مداح آل سامان خوانندش بلی در اواخر دولت سامانیان ظهور نموده و امرای چغانیان یعنی ابو مظفر محتاج الجفانی او را نواخته و تربیت کرده و دقیقی آنطایفه را نیز مدحت میسروده پس از آن طایفه بخدمت امیر نصر بن ناصرالدین سبکتگین رفته او را مداحی میکرده پس از آن بخدمت سلطان محمود معروف شده بنظم احوال ملوک عجم مأمور آمده بی ترتیب حکایت سلطنت گشتاسب را موزون نموده هزار بیت از شاهنامه حکیم فردوسی مسطور است و آن گشتاسب نامه است که قبل از فردوسی منظوم کرد در سنه ۳۴۱ بسببی در دست غلامی ترک که محبوب و مملوک وی بود گشته آمده بعضی گویند آن هزار بیت از گشتاسب نامه را بامر امیر نوح سامانی موزون نموده و وفاتش در آن وقت بوده و ابن اصح روایاتست چون پس از وی فردوسی بنظم شاهنامه پرداخت هزار بیت او را برای جلوه اشعار خود ضمیمه شاهنامه فرمود چون این معنی محقق است و بر بعضی مشتبه مانده چنانکه گرشاسب نامه اسدی را نظم فردوسی میدانند گشتاسب نامه را هم از شاهنامه میخوانند لهذا بعضی از اشعارش که باقی مانده با انتخاب گشتاسب نامه در ضمن حال او مرقوم میشود . قبل از ابتدای گشتاسب نامه او حکیم فردوسی در شاهنامه خود منظوم چنین فرموده است :

همی خواهم از دادگر يك خدای
که چندان بگیتی بمانم بجای... الخ ۲ .

و سپس از «آغاز گشتاسب نامه» دقیقی و ذکر پادشاهی گشتاسب و آمدن زردشت بنزد وی به پیغمبری» بیت و یک بیت که بیت نخست آن اینست :

چو گشتاسب را داد لهراسب تخت
فرود آمد از تخت و بر بست رخت
واز جنگ ارجاسب و گشتاسب وشکست یافتن لشکر ارجاسب هجده بیت که با بیت زیرین شروع میشود :

سوی رزم ارجاسب لشکر کشید سپاهی که آنرا کرانه ندید
و بعد از انجام گشتاسب نامه دقیقی دیگر باره از حکیم فردوسی بجهت اثبات مدعا هفت بیت پر شده تحریر در آورده است که ما اجتناب از تطویل را فقط بنقل نخستین بیت هر قسمت پرداختیم ۱ و آغاز هفت بیت اخیر اینست :

چو این نامه افتاد در دست من بماه گراینده شد شست من .
و از پس این قسمت هدایت هشتاد بیت از اشعار دقیقی را (جز گشتاسب نامه) ثبت کرده است که ما هر یک را بجای خود با آنکه نقل از مجمع الفصحاء خواهیم آورد .

۳- حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده ۲ آورد :

«دقیقی معاصر امیر نوح سامانی بود و از شهرنامه داستان گشتاسب سه هزار بیت گفته است و حکیم فردوسی جهت قدر معرفت سخن آنرا داخل شهرنامه کرده [و] در نکوهش آن گفته : بیت

دهان گر بماند ز خوردن تهی از آن به که ناساز خوانی نهی .
۴- در تاریخ ابوالفضل بیهقی دو قطعه یکی شامل دو بیت و دیگری نه بیت یعنی مجموعاً یازده بیت از دقیقی آمده است ۳ : آغاز قطعه اول چنین است :

در بفسا میر بو نصرا در بفسا که بس شادی ندیدی از جوانی :... الخ
و قطعه دوم چنین شروع میشود :
ز دو چیز گیرند مر مملکت را یکی پر نیانی یکی زعفرانی ... الخ
و نیز قطعه دیگری بنام ابوطیب مصعبی در تاریخ بیهقی آمده است که برخی از ابیات آنرا هدایت بدقیقی نسبت داده و ما در شرح حال مصعبی متذکر آن خواهیم شد .

۵- لطفعلی بیک آزر در آتشکده (شراره ثالث در ذکر شعراء ولایت ماوراء النهر و توابع آن - ذیل سمرقند) نویسد ۶ :

- ۱- برویهم چهل بیت از دقیقی و بیست و پنج بیت از فردوسی در این قسمت آمده است .
- ۲- ص ۸۱۸ ج ۱ چاپ اروپا ۳- چاپ آفای دکتر فیاض ص ۳۷۶ و ص ۳۸۶
- ۴- بیت دوم این قطعه را با این بیت یکجادر ردیف خود خواهیم آورد . ۵- هشت بیت دنباله قطعه را در ردیف خود خواهیم آورد . ۶- ص ۳۳۳

«دقیقی - اسمش استاد منصور بن احمد - در وطن او اختلاف کرده اند . بعضی او را از طوس و برخی از بخارا و جمعی از مرو رقتند میدانند . بهر حال از اشعارش چیزی در میان نیست اما میتوان یافت که دقت طبع و حلالت کلام داشته و ظهورش در زمان آل سامان و در زمان غزنویه بدست غلام ترکی که مملوک و معشوق او بوده کشته شد .

گویند صبر کن که ترا صبر بر دهد
آری دهد و لیک بعمرد گردد... الخ
در افکند ای صنم ابر بهشتی
جهانرا خلعت اردی بهشتی... الخ

۶- در تذکره کاظم ۳ نیز احوال و اشعاری از دقیقی ضبطست که چون مأخوذ از آتشکده است و زائد بر منابع ما چیزی ندارد از نقل آن خود داری میکنیم .

۷- در المعجم فی معاییر اشعار العجم شمس قیس رازی هجده بیت از دقیقی آمده است در موارد ذیل :

الف - در شرح بحر مجتث پس از نقل این بیت مشکول از شاعری دیگر :
ترادل من نگارا بهیج نمی گراید
از آن جهتست یارا که در دلم فزاید .
گوید : « ودقیقی غزلی مشکول گفته است و بعلمت بی انتظامی ارکان و اختلاف اجزا در قبول طبع بدین بیت نسبتی ندارد و غزل اینست » : ۴

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند
سپید روزیپاکی رخان تو ماند... الخ
ب - در اختلاف حدو ۶ :

بر افکند ای ای صنم ابر بهشتی
زمین را خلعت اردی بهشتی... الخ ۷ .

ج - در ایطاء ۸ : دقیقی گفته است :

چگونه بلائی که پیوند تو
بجو بی بد است و نجو بی بتر... الخ ۷ .
و همو گفته است :

بگیتی زاب و آتش تیز تر نیست
دو جان اندو دو سلطان ستمگر... الخ ۹ .
و همو گفته است :

تو آن شب رنگ تازی را بمیدان چون بر انگیزی

عدو را زود بنوردی بدان تیغ بلا گستر... الخ ۹

۱- بیت دیگری بدنبال آنست که هر دو را در ردیف خود خواهیم آورد .

۲- چهار بیت دیگر بدنبال آنست که همه را در ردیف خود خواهیم آورد .

۳- نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی ص ۵۷۴ تا ۵۷۶

۴- ص ۱۱۹ چاپ طهران . ۵ - پنج بیت دیگر بدنبال این بیت آمده است که در جای

خود نقل خواهیم کرد . ۶ - ص ۱۸۰ و ص ۲۰۴ ۷ - دو بیت دیگر بدنبال این بیت

آمده است که نقل خواهیم کرد . ۸ - ص ۲۱۴ و ۲۱۵ ۹ - بدنبال این بیت بیت دیگری

آمده است که در جای خود هر دو را نقل خواهیم کرد .

د - در نقل ۱ «... و از نقلهای نادر آنست که رود کی گفته است» :

اگر گل آرد بار آن رخان او نشکفت
هر آینه چو همه می خورد گل آرد بار
«دقیقی آنرا بر همان وزن و قافیه نقلی لایق کرده است و گفته» :

اگر سر آرد بار آن سنان او نشکفت
هر آینه چو همه خون خورد سر آرد بار.
۸- در حدائق السحرفی دقائق الشعر رشید و طواط سه بیت از دقیقی آمده است در این مباحث :

الف - در نوع سوم از رد المعجز علی الصدر ۲ بدون ذکر نام شاعر :
اگر بتگر چنان بیکر نگارد
وگر آزر چو دانست کردن
مریزاد آن خجسته دست بتگر
درودازجان من برجان آزر ۳.

ب - در تأکید المدح بما يشبه الذم : ۴
دقیقی گوید :

بزاف کژ و لکن بقدر قامت راست
۹- در ترجمان البلاغة محمد بن عمر رادویانی چهار بیت آمده است در موارد ذیل :

الف - «فصل ۱۱. فی المضارعة» :
دقیقی گوید : ۵

اگر بتگر چو تو بیکر نگارد
اگر آزر چو تو دانست کردن
مریزاد آن خجسته دست بتگر
درودازجان من برجان آزر .

ب - «فصل ۱۲. فی المطابقة»
دقیقی گوید : ۶

من جاه دوست دارم کا زاده زاده ام
ج- «فصل ۶۹. فی الکلام الجامع الموعظة والحكمة والشکوی» اندر مفاخرت دقیقی گوید : ۷
مدیج تایبر من رسید عربان بود
ز فروزینت من یافت طیلسان و آزار.

۱۰- در شرح قصیده ابوالهیثم ۸ این دو بیت از دقیقی آمده است :

بیایان شد این روزگار و حسام
بکاستم خرد و عاشقی فزون کردم
برون جست این دیو طبعی ز دام .
خسب گشتم و نفس شریف دون کردم.

۱۱- خواند امیر در حبیب السیر ذیل شرح احوال نوح بن منصور گوید : ۹ « و از جمله شعرا دقیقی معاصر امیر نوح بود و در مدح او اشعار نظم می نمود . در تاریخ گزیده مسطور است که دقیقی از داستان گشتاسب قریب هزار بیت در سلك نظم کشیده بود و

۱ - ص ۳۴۶ - ۲ - ص ۲۱ - ۳ - استاد اقبال مصحح حدائق السحر در حواشی کتاب سی و هفت بیت از قصیده ای را که این دو بیت از آنست با توضیحات مبسوط چاپ کرده اند که بموقع خود خواهیم آورد .
۴ - ص ۳۸ - ۵ - ص ۲۷ چاپ استانبول . - ۶ - ص ۲۹
۷ - ص ۱۳۳ - ۸ - تصحیح آقابان دکتر معین وهائری کربن ص ۲۷ و ۳۱
۹ - حبیب السیر چاپ کتابخانه خیام ج ۲ ص ۳۶۸ .

فردوسی آن ابیات را داخل شاهنامه گردانیده و در نکوهش آن گفته که : بیت

دهان گر بماند ز خوردن تهی از آن به که ناساز خوانی نهی

و در بهارستان مذکور است که دوهزار بیت چیزی کم یا بیش از شاهنامه نتیجه طبع

دقیقی است و این قطعه از جمله اشعار اوست : قطعه

یاری گزیدم از همه مردم پری نژاد زان شد ز پیش چشم من امروز چون پری

لشکر بر رفت و آن بت لشکر شکن بر رفت هر گز مباد کس که دهد دل بلشگری ۱.

۱۲- در رساله ای در بدیع ضمن مجموعه شماره ۲۸۳ کتابخانه مجلس که در

آغاز آن نویسد : « دقیقی گفته است در مدح یکی از برمکیان (۴) ۲ و انوری از او برده و گفته :

چرخ در جنب رفت تو حقیق بحر در پیش خاطر تو شمر .

و بیت دقیقی اینست :

ذره نماید بجنب قدر تو گردون قطره نماید به پیش طبع تو دریا ۳.

۱۳- در تاریخ هراة از سیفی هروی چهار بیت بنام دقیقی ثبت شده است ۴ :

ملك بی ملك دار باشد نی و ر بود پایدار باشدنی ... الخ ۵.

۱۴- در تاریخ سیستان در حدیث نسبت ازهر بن یحیی و حکایت انگشت کردن وی

در زفرین در، بیتی از دقیقی آمده است که ضمن قصیده راثیه او خواهیم آورد ۶.

۱۵- نظامی عروضی در چهارمقاله جایی که از سفر فرخی شاعر بچغانیان سخن

رفته است گوید چون خواجه عمید اسعد فرخی را نزد امیر چغانیان برد گفت ۷ : « ای خداوند

ترا شاعری آورده ام که تا دقیقی روی در نقاب خاک کشیده است کس مثل او ندیده » و

چنانکه در مقدمه گفتیم فرخی نیز در قصیده داغگاه اشاره بمداحی دقیقی و ممدوحی والی

چغانیان کرده است .

۱۶- در فهرست کتاب مونس الاحرار تألیف محمد بن بدر جاجرمی (نسخه عکسی

متعلق بکتابخانه ملی وهم نسخه خطی استاد نفیسی) که منتخبی از اشعار شاعران دارد نام

دقیقی نیز مسطور است ولی شعری از او در نسخ حاضر نیست و قطعاً جزء سقطات نسخه است

۱۷- برخی از شعرای چون فرخی و معزی و غضایری و ادیب صابرو سوزنی و بالخصوص

فردوسی از دقیقی یاد کرده اند که در مقدمه متذکر آن شدیم و تکرار را ضرور نمی بینیم

۱- این دو بیت از فرخی است نه از دقیقی از قصیده : ای ابر بهمنی نه بچشم من اندری

۲- من گمان میکنم این عبارت یعنی مداحی دقیقی یکی از برمکیان را استنباط نادرستی

باشد از این شعر غضایری :

بشمر یاد کنه روزگار برمکیان دقیقی آنکه کاشفته شد برو احوال

۳- از افادات استاد نفیسی . ۴- چاپ کلکته ص ۳۶۶ .

۵- هر چهار بیت را بجای خود خواهیم آورد . ۶- ص ۲۶۹ ۷- ص ۳۹ چاپ اروپا

۱- گشتاسپ نامه

بیاخ رفتن لهراسپ و بر تخت نشستن گشتاسپ

- چو گشتاسپ را داد لهراسپ تخت
 ببلخ گزین شد بدان انوبهار
 مرآن خانه را داشتندی چنان
 بدان خانه شد شاه یزدان پرست
 بیست آن در بافرین خانه را
 پیوشید جامه پرستش پلاس
 بیفکند باره فروهشت موی
 همی بود سی سال پیشش پیای
 نیایش همی کرد خورشید را
 چو گشتاسپ بر شد بتخت پدر
 بسر بر نهاد آن پدر داده تاج
 منم گفت یزدان پرستنده شاه
 بدان داد ما را کلاه بزرگ
 سوی راه یزدان بیازیم چنگ
 چو آیین شاهان بجای آوریم
 یکی داد گسترد کزداد اوی
 پس از دختر نامور قیصر
 کتابونش خواندی گرانمایه شاه
- ۵ نهشت اندر آن خانه بیگانه راه
 خدا ۶ را برین گونه باید سپاس
 سوی داور دادگر کرد روی
 بدینسان پرستید باید خدای ۷
 چنانچون که بد راه جمشید را ۸
 ۱۰ که فر پدر داشت و بیخت پدر
 که زیبنده باشد بسآزاده تاج
 مرا ایزد پاک داد این کلاه
 که بیرون کنیم از رمة میش گرگ
 بر آزاده گیتی نداریم تنگ
 ۱۵ بدان را بدین خدای آوریم
 ابا گرگ میش آب خوردی بجوی
 که ناهید بد نام آن دخترا
 دوفرزندش آمد چو تابنده ماه

۱- بجز «د» : بر آن . ۲- بجز «د» : بدان . ۳- بجز «د» : مکه را .

۴- «د» : بنیست بست . ۵- «د» : نهشت اندرون خویش و بیگانه را و در چاپ طهران و «F» بیت بصورت ذیلست :

نشست اندر آن خانه بافرین پرستش همی کرد رخ بر زمین .

۶- متن از «F» است . نسخ دیگر : خرد .

۷- «د» : همی بود سی سال پیش خدای بدان پرستندگان بسر پیای

۸- «د» : چو آیین بدی دین جمشید را . ۹- متن بروخیم : فرزند

یکی نامور فرخ اسفندیار	۲۰
پشوتن دگر گرد شمشیر زن	
چو گیتی بر آن شاه نورااست شد	
گزیتش بدادند شاهان همه	
مگر شاه ارجاسب توران خدای	
گزیتش نپذیرفت و نشنید بند	
ازو بستدی نیز هر سال باژ	۲۵

پیداشدن زردشت و پذیرفتن گشتاسپ دین او

چو یکچند گاهی بر آمد برین	
از ایوان گشتاسپ تا پیش کاخ	
همه برگ او بند و بارش خرد	
خجسته پی و نام او زردهشت	
بشاه جهان گفت پیغمبرم	۳۰
یکی مجمر آتش بیاورد باز	
جهان آفرین گفت بپذیر دین	
که بی خاک و آبش بر آورده ام	
نگر تا تواند چنین کرد کس	
گر ایدونکه دانی که من کردم این	۳۵
ز گوینده بپذیر به دین اوی	
نگر تاچه گوید بر آن کار کن	
بیاموز آیین دین ۸ بهی	
چو بشنید ازو شاه مه ۹ دین به	
نبرده برادرش فرخ زریز	۴۰
پدرش آن شه پیرگشته بیلخ	
سران بزرگ از همه کشوران	

۱- «P» «F» : بیستش ؛ «د» : بشستن .

۲- «د» : ... در پیش کاخ درخت قوی بود بایبغ و شاخ .

۳- «P» «F» : گزچنو ؛ «د» : چنین .

۴- «P» : جهاندار گوید که بپذیر دین ؛ نسخ دیگر بجز «د» : ... این . ۵- بجز «د» :

در این ۶- «د» بجز من که هستم خداوند و بس . ۷- «د» : بیاموز آن رسم و ۸- «P»

«F» : و دین ۹- بجز «د» : به ۱۰- «د» : سران و بزرگان هر کشوری حکیمان

و داننده هر مهوری ؛ «P» سران و بزرگان و دانشوران

- همه سوی شاه زمین آمدند
 پدید آمد آن فرّه ایزدی
 بر از نور مینو بشد ۳ دخمه ها
 پس آزاده گشتاسب بر شد بگام
 پراگند گرد جهان موبدان
 نخست آذر مهر بر زمین نهاد
 یکی سرو آزاده را زردهشت ۵
 نهشتم بر آن ۶ زاد سرو سهی
 گوا کرد مر سرو آزاد را
 چو چندی بر آمد برین سالیان
 چنان گشت آزاد سرو بلند
 چو بالای او گشت ۹ بسیار شاخ
 چهل رش بیالا و پهن چهل
 چو ایوان بر آوردش از زر پاک
 برو بر نگارید جمشید را
 فریدون نگارید با ۱۲ گاو سار
 همه مهترانرا بدانجا نگاهشت
 چو نیکو شد آن نامور کاخ و در ۱۴
 بگردش یکی باره کرد ۱۶ آهین
 فرستاد هر سو بکشور پیام
 زمینو ۱۸ فرستاد زی من خدای
- بهبشتند کزی ۱ بدین آمدند
 برفت از دل بد سكالان بدی ۲
 وز آلودگی پاك شد تخمه ها ۴۵
 فرستاد هر سوی کشور ۴ سپاه
 نهاد از بر آذران گنبدان
 بکشور نگر تاچه آیین نهاد
 به پیش در آذر اندر بکشت
 که پذیرفت گشتاسب دین بهی ۵۰
 چنین گستراند خرد ۷ داد را
 سر سرو بگذشت از آسمان ۸
 که برگرد او بر نگشتی کمند
 بکرد از بر او یکی خوب کاخ ۱۰
 نکرد از بنه اندرو آب و گل ۵۵
 زمینش همه سیم و عنبرش خاک ۱۱
 پرستنده ماه و خورشید را
 بر آنجا نگارنده خوب کار ۱۳
 نگر تاچنان کامگاری که داشت
 بر ایوانها در نشانده گهر ۱۵
 نشست اندرو شهر بار ۱۷ زمین
 که چون سرو کشر بگیتی کدام
 مرا گفت از ایدر بمینو گرای ۱۹

- ۱ - بجز «د» : بیستندگشتی . ۲ - «د» و «P» و چاپ تهران بیت ذیلرا اضافه دارند
 ره بت پرستی پراکنده شد
 ۳ - بجز «د» : ایزد بید . ۴ - متن بروخیم : هر سو بکشور .
 ۵ - «P» «F» : بود از بهشت . ۶ - «د» : بدان . ۷ - «P» ، «F» : خدا
 ۸ - «P» «F» : بیالید سرو سهی همچنان ؛ متن بروخیم به مناسبت ضبط فرهنگها ذیل
 لغت سنبر چنین است : بید سر و بالا سنبرش میان . متن ما از «د» هست
 ۹ - بجز «د» : بیالا بر آورد . ۱۰ - «د» : پی افکنندش آنجا یکی خوب کاخ
 ۱۱ - «د» : زمینش همه عنبر و مشک خاک . ۱۲ - بجز «د» : ابا کرزه . ۱۳ - بجز
 «د» : بفرمود کردن بر آنجا نگار . ۱۴ - بجز «د» : کاخ زر . ۱۵ - بجز «د» : بدیوارها
 بر نهادش کمر . ۱۶ - بجز «د» : باره . ۱۷ - بجز «د» : کرد شاه . ۱۸ - «د» : رسولی .
 ۱۹ - متن بروخیم : ... اینجا ... ؛ نسخ دیگر بجز «F» : از اینجا ... بر آی .